

بررسی تطبیقی نظریه‌ی جی ای مور و ژان ژاک روسو در باب توجیه گزاره‌های اخلاقی

alishameli1365@gmail.com
akbar.hosseini37@yahoo.com

علی اکبر شاملی / دانشجوی دکتری مدرسی معارف دانشگاه معارف
سیداکبر حسینی قلعه بهمن / دانشیار گروه ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
دریافت: ۹۶/۱۱/۲۷ - پذیرش: ۹۷/۳/۲۹

چکیده

یکی از مهم‌ترین مسائل معرفت‌شناختی حوزه فلسفه اخلاق، مسئله توجیه گزاره‌های اخلاقی است. در باب توجیه گزاره‌های اخلاقی، نظریات متفاوتی از منظر فیلسوفان اخلاق ارائه شده است. از میان این نظریات، دو نظریه وجدان‌گرایی و شهودگرایی به صورت ظاهری بیشترین شباهت را به هم دارند. وجدان‌گرایان اخلاقی معتقدند: برای انجام امور اخلاقی نیاز به تفکر منطقی نیست؛ بلکه وجدان به‌تنهایی انسان‌ها را به اعمال اخلاقی دعوت می‌کند. از سوی دیگر، شهودگرایان نیز چنین ادعایی را با بیان دیگری مطرح می‌کنند. این دو نظریه، با تمام شباهت‌هایی که به هم دارند، به علت اختلاف در معناشناسی، اختلافاتی در معرفت‌شناسی گزاره‌های اخلاقی دارند. این مقاله با روش توصیفی تحلیلی، نظریات ژان ژاک روسو سردمدار وجدان‌گرایی و جی ای مور سردمدار شهودگرایی را بررسی کرده و به نقد آن پرداخته است. حاصل این پژوهش این است که نظریات وجدان‌گرایی روسو و شهودگرایی مور در مسئله توجیه گزاره‌های اخلاقی، از سه منظر با یکدیگر اختلاف دارند. ابتدا آنکه اگرچه هر دو فیلسوف به‌عنوان درون‌گرایان معروف‌اند، روسو وجدان را یک حس درونی معرفی می‌کند، ولی مور شهود را مشاهده عقلانی می‌داند و تأکید دارد که شهود، حسی نیست. افزون‌براین، شهود و وجدان در دائمی بودن یا نبودن و طبیعی بودن یا نبودن، اختلافاتی نیز دارند.

کلیدواژه‌ها: توجیه، وجدان‌گرایی، شهودگرایی، اخلاق، روسو، مور.

مقدمه

توجیه گزاره‌های اخلاقی، یکی از مهم‌ترین مباحث معرفت‌شناختی در حوزه فرااخلاق است که از دیرباز مورد مناقشه میان فیلسوفان اخلاق بوده است. به‌طور کلی در حوزه توجیه گزاره‌های اخلاقی، دو گروه به وجود آمدند. کسانی که قائل به معرفت اخلاقی موجه‌اند؛ به این معنا که مدعی بودند باورهای اخلاقی صادق و موجه وجود دارند؛ و گروهی که به‌عنوان شکاکان، معرفت اخلاقی را انکار کردند و مدعی بودند که توجیه معرفت‌شناختی در گزاره‌های اخلاقی امکان‌پذیر نیست.

توجیه، به‌معنای دلیل آوردن و مستدل کردن یک گزاره است؛ یعنی اگر گزاره‌ای مثل «عدالت خوب است» را در نظر بگیریم، توجیه به این معناست که بتوانیم اثبات کنیم عدالت خوب است و خوبی عدالت از چیست. معرفت‌شناسان اخلاقی، در باب توجیه گزاره‌های اخلاقی، به دو گروه درون‌گرایان و برون‌گرایان تقسیم شده‌اند (آرمسترانگ، ۲۰۰۶، ص ۹۶-۹۷). گروه اول برای توجیه گزاره‌های اخلاقی، به حالات درونی انسان رجوع کرده و برای توجیه یک باور، به حالات بیرونی انسان استناد نکرده‌اند؛ گروه دوم، برخلاف گروه اول، برای توجیه گزاره‌های اخلاقی کاری به حالات درونی انسان ندارند و به امورات زیادی از جمله طبیعی و فراطبیعی رجوع می‌کنند. نظریات وجدان‌گرایی و شهودگرایی، بخشی از انواع درون‌گرایان توجیه گزاره‌های اخلاقی‌اند.

وجدان‌گرایان اخلاقی قائل‌اند که برای توجیه باورهای اخلاقی، نیاز به رجوع به امور بیرون از حالات انسانی نیست؛ چراکه وجدان به‌تنهایی می‌تواند امر خوب را از بد تفکیک کند و انسان را به سمت امر خوب بکشاند و از انجام امورات بد دور سازد. روسو بر این باور بود که انسان از بدو تولد و به صورت طبیعی دارای وجدان اخلاقی است و این وجدان همیشگی خواهد ماند؛ مگر آنکه انسان‌ها با انجام کارهای اشتباه آن را ضعیف کرده باشند. او معتقد بود: «هرچیزی از دست خالق عالم - جل‌شأنه - بیرون می‌آید، از عیب و نقص مبراست؛ ولی به محض رسیدن به دست اولاد آدم، فاسد می‌شود» (روسو، ۱۳۶۰، ص ۵). از طرفی دیگر، شهودگرایان نیز معتقدند که انسان برای انجام امر خوب، به هیچ‌چیزی جز همان شهودی که خوبی‌ها را درک می‌کند، نیاز ندارد. به عبارت دیگر، تصور خوبی باعث تصدیق و رفتار بر اساس آن خواهد شد (مور، ۱۹۹۳، ص ۶۳).

این دو نظریه، اگرچه شباهت‌های فراوانی به یکدیگر دارند، به علت تفاوت در مبانی معناشناختی نمی‌توانند نتایج یکسانی در توجیه گزاره‌های اخلاقی داشته باشند. در معناشناسی مفاهیم خوب و بد، سه دسته نظریه وجود دارد: نظریه غیرشناختی (توصیف‌ناگرایانه)؛ نظریه تعریف‌گرایان؛ نظریه شهودگرایان (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱، ص ۵۳-۵۶). توصیف‌گرایان مدعی‌اند که مفهوم خوب و بد دارای معنا و تعریف‌اند. آنان همه مفاهیم اخلاقی را تعریف‌پذیر و قابل تحلیل می‌دانند و حیثیت شناختی برای آنان قائل‌اند. روسو یکی از توصیف‌گرایان است که خوب را به‌معنای ملایمت با وجدان تعریف می‌کند؛ اما برخلاف آنان،

توصیف ناگرایانی معتقدند که مفاهیمی مانند خوب، اصولاً بی‌معنا و تعریف‌ناپذیرند (مکن‌نوتن، ۱۹۹۱، ص ۸-۱۰). شهودگرایانی هم مانند مور معتقدند: مفهوم خوب و بد، از مفاهیم بدیهی و شهودی‌اند و نمی‌توان آنها را تعریف کرد: «تعریف‌ناپذیر بودن خوبی از آن رو نیست که خوبی یک کیفیت مرموزی است؛ بلکه از آن روست که خوبی امری بدیهی و بسیط است و قابل تعریف نیست» (کاپلستون، ۱۳۸۰، ص ۴۴۵).

اختلاف اساسی مور و روسو، در تعریف‌پذیری مفاهیم خوب و بد است؛ و گرنه هر دوی آنها خوبی و بدی را دارای معنا می‌دانند. روسو آن را تعریف‌ناپذیر نیز می‌داند؛ اما مور خوبی را امری بدیهی و تعریف‌ناپذیر معرفی می‌کند. حال با چنین اختلافی، پرسش اساسی این پژوهش این است که آیا تفاوت در معناشناسی، موجب تفاوت در معرفت‌شناسی اخلاقی می‌شود یا خیر؟ لذا برای رسیدن به پاسخ این پرسش، شناخت دقیق هریک از نظریات وجدان‌گرایی و شهودگرایی در باب توجیه گزاره‌های اخلاقی ضروری است. در این پژوهش، با روش توصیفی تحلیلی ابتدا تفاوت‌های هریک در مسئله معناشناختی و تأثیر آن بر معرفت‌شناسی اخلاق بررسی خواهد شد؛ سپس میان این دو نظریه در باب توجیه گزاره‌های اخلاقی مقایسه‌ای صورت خواهد گرفت.

معنای توجیه

«توجیه»، یکی از مسائل معرفت‌شناختی فلسفه اخلاق است. مسئله معرفت، از زمان فیلسوفان بزرگی همچون سقراط، افلاطون و ارسطو از دغدغه‌های مهم بشری بوده است. معنای معرفت در تعریف سنتی، «باور صادق موجه» است. بنابراین، باور، صدق و توجیه، سه عنصر اساسی در معرفت‌اند. رابطه معرفت و توجیه، رابطه‌ای همیشگی و دائمی است؛ به گونه‌ای که معرفت بدون توجیه، معنایی نخواهد داشت. آرمسترانگ در این باره می‌گوید: «باوری که از روی استدلال غلط به دست آید، حتی اگر درست و مطابق با واقع باشد، باز هم معرفت نیست؛ چون فاقد توجیه کافی است» (آرمسترانگ، ۲۰۰۶، ص ۶۰).

«توجیه» در لغت به معانی «موجه ساختن»، «حجت و برهان آوردن» (دهخدا، ۱۳۸۸، ذیل واژه) و «نیک بیان کردن مطلبی» (معین، ۱۳۶۴، ذیل واژه) آمده است؛ اما در اصطلاح، توجیه با مفاهیم زیادی از طرف اندیشمندان ارائه شده است. برخی از اندیشمندان که رویکرد درون‌گرایانه داشته‌اند، توجیه را به گونه‌ای معنا کرده‌اند و برون‌گرایان معنای دیگری از آن اراده نموده‌اند.

درون‌گرایان برای توجیه باورها، به هیچ‌چیز جز درون انسان توجه ندارند و برای توجیه یک باور، به بیرون از حالات نفسانی انسان رجوع نمی‌کنند. در اصل، آنان به حالات ذهنی انسان‌ها توجه دارند و باورها را بر اساس این حالات توجیه می‌کنند. درون‌گرایان با یک رویکرد هنجاری، مفاهیم مختلفی از توجیه ارائه کرده‌اند که در ذیل بخشی از آنها بیان خواهد شد.

تکلیف شناختی: به این معنا که انسان‌ها زمانی در باورهای خود موجه‌اند که آنها را مطابق با تکلیف خود انجام بدهند. تکلیف نیز آن است که امری را تا با وضوح برای خود مشخص نکرده‌ایم، هرگز تأیید نکنیم. جان‌لاک به‌عنوان یکی از مدافعین این معنا می‌گوید:

اعتقاد جز یک تصدیق قاطع ذهن نیست که اگر نظم و ترتیب یابد، چنانکه تکلیف حکم می‌کند، نمی‌تواند جز دلیل خوب را برتابد و بنابراین نمی‌تواند مخالف دلیل خود باشد. کسی که بدون دلیل به چیزی باور دارد، ممکن است شیفته توهّمات خود شود؛ اما حقیقتی را که باید، نمی‌جوید؛ و آفریدگار خویش را - که قوه تشخیص به او داده و از او خواسته که از آن برای پرهیز از خطا و اشتباه استفاده کند - بندگان نمی‌کند. کسی که در حد توان خود این قوه را به کار نمی‌بندد، اما اتفاقاً حقیقت را می‌یابد، از سر بخت و تصادف برحق است؛ و من نمی‌دانم که آیا اتفاقی بودن این حادثه بهانه‌ای برای بی‌نظمی عملش می‌شود یا نه. قدر مسلم آن است که مسئولیت هرگونه خطایی را که مرتکب می‌شود، بر عهده دارد؛ اما اگر از نور قوایی که خداوند به وی ارزانی داشته استفاده کند و صادقانه در پی کشف حقیقت باشد، با امکانات و توانایی‌هایی که دارد، می‌تواند چنان یک موجود عاقل از انجام دادن تکلیفش احساس رضایت کند و حتی اگر به حقیقت نرسد، اجرش را خواهد برد؛ چون بجا حکم کرده است (لاک، ۱۹۵۴، ص ۴۱۳).

تکلیف معرفتی: در تکلیف معرفتی، این معنا اراده شده است که ما زمانی در باورهایمان موجه هستیم که آن را بر اساس مسئولیت معرفتی خود انجام دهیم. بونجور در این باره می‌گوید:

فعالیت‌های شناختی ما فقط در صورتی به لحاظ معرفتی موجه است که معطوف به هدف معرفتی، یعنی حقیقت باشد؛ بدین معنا که ما باید باورهایی را بپذیریم که دلیل خوبی بر حقایق آنها داشته باشیم. پذیرفتن یک باور بدون چنین دلیلی، به‌منزله دست کشیدن از بیگیری هدف معرفت است و می‌توانیم بگوییم که چنین پذیرشی، از لحاظ معرفتی غیرمسئولانه است. عقیده من در این مورد این است: مفهوم پرهیز از چنین عمل غیرمسئولانه‌ای و مفهوم از لحاظ معرفتی مسئول بودن در باورها هسته اصلی توجیه معرفتی است (بونجور، ۱۹۸۵، ص ۸).

اعتمادگرایی: برخی دیگر از فیلسوفان معتقدند که انسان‌ها زمانی در باورهای خود موجه‌اند که عمل خود را بر اساس معرفت مسئولانه انجام دهند و این عمل همراه با معرفت مسئولانه، عملی است که راهبری آن را باورهای صادق انجام دهند. بنا بر این نظریه، از نظر معرفت‌شناسی به کسی می‌توان شخص مسئول گفت که می‌خواهد به باورهای صادق برسد؛ و این محصول فرایندی است که کاملاً قابل اعتماد باشد (کورن بلایز، ۱۹۸۳، ص ۴). وجدان‌گرایی: از نظر وجدان‌گرایان، افراد زمانی در باورهای خود موجه‌اند که عمل خودشان را مطابق با ملایمت و منافرت با وجدان انجام دهند. وجدان، یک مفهوم در قوانین ملی و بین‌المللی است و به طور فراینده‌ای به‌عنوان یک فعل کاربردی برای کل جهان در نظر گرفته شده است (بوت، ۲۰۰۱، ص ۱)؛ به این معنا که وجدان یک امر مشترک در میان همه افراد جهان است.

برون‌گرایان، برخلاف درون‌گرایان، به مواردی رجوع کرده‌اند که از درون افراد خارج و دور از دسترس آنان است. البته یادآوری این نکته لازم است که برون‌گرایان همه عوامل لازم برای توجیه را از بییش درونی فرد سلب نمی‌کنند؛ ولی آنها می‌گویند که دست کم برخی از این عوامل بیرون از بییش معرفتی فرد است؛ برخلاف

درون‌گرایان که همه عوامل را در درون فرد حاضر می‌بینند (حسین‌زاده، ۱۳۸۲، ص ۱۴۱-۱۵۰). نظریات شهودگرایی جی‌ای مور و وجدان‌گرایی روسو، هر دو از نوع درون‌گرایانه توجیه گزاره‌های اخلاقی‌اند.

معناشناسی مفاهیم اخلاقی

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، در معناشناسی مفاهیم خوب و بد، سه دسته نظریه وجود دارد: نظریه غیرشناختی (توصیف ناگرایانه)؛ نظریه توصیف‌گرایان؛ و نظریه شهودگرایان. توصیف‌گرایان مدعی‌اند که مفهوم خوب و بد دارای معنا و تعریف‌اند. آنان همه مفاهیم اخلاقی را تعریف‌پذیر و قابل تحلیل می‌دانند و حیثیت شناختی برای آنان قائل‌اند. توصیف‌گرایان، هریک معانی متفاوتی را برای خوب و بد لحاظ نموده‌اند: برخی این مفاهیم را با نگاهی درون‌گرایانه به انسان (روان‌شناختی) تعریف کرده‌اند و برخی برون‌گرایانه؛ مانند ملایمت و منافرت با هدف یا ملایمت و منافرت با کمال مطلوب؛ و برخی دیگر نگاهی جامعه‌شناسانه (ملایمت و منافرت با خواست جامعه) به تعریف مفاهیم خوب و بد داشته‌اند. از این میان، کسانی که نگاه کاملاً درونی به مفهوم خوب دارند، برخی خوب را ملایم با طبع، برخی دیگر ملایم با قوه عاقله و برخی دیگر خوبی را ملایمت و منافرت با وجدان انسان‌ها دانسته‌اند. روسو از جمله کسانی است که جزء واقع‌گرایان اخلاقی است و برای مفاهیم خوب و بد معنا قائل است. در نظریه روسو، «خوب» به عملی گفته می‌شود که کاملاً با وجدان انسان سازگار باشد و «بد» عملی است که مخالف وجدان انسانی است. او در این زمینه می‌گوید: «آنچه را حس می‌کنم خوب است، حتماً خوب است؛ و هر آنچه را که حس می‌کنم بد است، بی‌شک بد است. بهترین قاضی‌ها وجدان ماست» (روسو، ۱۳۶۰، ص ۲۰۱). او معتقد بود که خداوند در ابتدا انسان را خوب آفریده و قدرت شناخت خوبی‌ها را در وجدان او قرار داده است؛ ولی جامعه این وجدان را به فساد می‌کشد تا انسان خوبی و بدی را درک نکند؛ و اگر انسان سیر طبیعی خود را بدون مانع جامعه داشته باشد، به سوی خوبی‌ها خواهد رفت (همان، ص ۵).

در برابر توصیف‌گرایان کسانی هستند که قائل‌اند مفاهیم خوب و بد، مفاهیمی بی‌معنا و تعریف‌ناپذیرند. این فیلسوفان برای مفاهیم خوب و بد حیثیت شناختی قائل نیستند. این نظریه نیز مانند نظریه توصیف‌گرایانه قائلین زیادی دارد و هریک خوبی را به گونه‌ای وصف کرده‌اند؛ مثلاً احساس‌گرایان قائل‌اند که وقتی عملی را به «خوبی» توصیف می‌کنیم، خوبی قابل تعریف نیست؛ بلکه مانند این است که گفته‌ایم فلان عمل موافق با احساسات گوینده و تحریک‌کننده احساسات شنونده است. در این میان، فیلسوفانی هستند که قائل‌اند خوبی اصلاً قابل تعریف و حتی توصیف احساسی نیست.

جی‌ای مور معتقد است: خوبی امری شهودی است و مفهوم خوب و بد، از مفاهیم بسیط، بدیهی و تعریف‌ناپذیر

است. مور می‌گوید:

صفت خوبی منحصر به فرد و غیرقابل تعریف است. خوبی، چیزی است که اگرچه قابل تحلیل نیست، اما می‌توانیم تصدیق کنیم که فردی واجد آن است یا نه. اگر سؤال شود که «خوب کدام است؟» در جواب خواهیم

گفت: خوب، خوب است؛ و این غایت مطلبی است که می‌توان گفت؛ و اگر از من سؤال شود که «خوب را چگونه باید تعریف کرد؟» جواب خواهم داد که خوب قابل تعریف نیست؛ زیرا بسیط و غیر مرکب است (مور، ۱۹۹۳، ص ۴-۱۱).

چنانکه گفته شد، نظریات شهودگرایی و وجدان‌گرایی تفاوت عمیقی در مبانی معناشناسی خود دارند. هرچند هر دو در زمره واقع‌گرایان اخلاقی‌اند، اما یکی توصیف‌گراست و خوب را دارای معنا و قابل شناخت می‌داند و در نتیجه می‌گوید هر عملی که سازگار با وجدان باشد خوب است، اما دیگری برای خوب معنایی ذکر نمی‌کند و حتی ادعا می‌کند که خوبی تعریف‌ناپذیر نیست، بلکه امری بدیهی و بسیط است. این دو نظریه با توجه به چنین اختلافی که دارند، آیا می‌توانند در معرفت‌شناسی و توجیه گزاره‌های اخلاقی نظری یکسان داشته باشند؟ برای پاسخ به این پرسش باید نظر هر یک از فیلسوفان را در باب توجیه گزاره‌های اخلاقی برشمرد.

توجیه در وجدان‌گرایی روسو

روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) سردمدار اصلی وجدان‌گرایی بود. وی بر این اعتقاد بود که انسان‌ها با سرشت خوب آفریده شده‌اند و اگر در مسیر طبیعی خود قرار گیرند و عوامل اجتماعی راه آنان را منحرف نکند، اخلاقی خواهند ماند. او می‌گوید: «هرچه که از دست خالق عالم - جل‌شأنه - بیرون می‌آید، از عیب و نقص مبراست؛ ولی به محض اینکه به دست اولاد آدم رسید، فاسد می‌شود» (روسو، ۱۳۶۰، ص ۵).

روسو مدعی است که این وجدان کارکردهای زیادی دارد: از سویی همین وجدان است که خوبی و بدی را به انسان می‌شناساند (کارکرد شناختی - معرفتی). او در این باره می‌گوید:

از بین حقایق... کدام را باید سرمشق رفتار خود قرار دهم و چه قوانینی را باید متابعت نمایم تا بتوانم وظیفه خود را در روی زمین، مطابق میل آن کسی که مرا خلق کرده است، انجام دهم؟ در اینجا نیز... دستورات خود را از فرمایشات فلاسفه بزرگ نمی‌گیریم؛ بلکه آن را در قلب خود می‌یابم که به دست طبیعت با خطوط محوشدنی نوشته شده است. کافی است ببینیم چه می‌خواهیم بکنیم. آنچه را که حس می‌کنم خوب است، حتماً خوب است؛ و آنچه را که حس می‌کنم بد است، یقیناً بد است. بهترین قاضی‌ها وجدان ماست (همان، ص ۲۰۱).

از سوی دیگر، در صورت انجام رفتار زشت، همان است که فرد را مؤاخذه می‌کند (کارکرد تحریکی). او در این باره نیز می‌گوید:

راجع به پشیمانی، که در خفا جنایات پنهانی را مجازات می‌کند و حتی اغلب اوقات آن را علنی می‌سازد، چیزها می‌گویند. وای، وای! آیا کسی در میان ماست که این صدای مزاحم و ناراحت را نشنیده باشد؟ آنهایی که از ملامت وجدان سخن می‌گویند، آن را آزمایش کرده‌اند. چقدر میل داشتیم بتوانیم این حس بیدادگر - که ما را آنقدر رنج می‌دهد - خفه کنیم. به دستورات طبیعت گوش بدهیم. آن وقت خواهیم دید که با چه ملاحظت و مهربانی بر ما حکم‌فرمایی می‌کند و چگونه بعد از اطاعت، از کردار نیک خود لذت می‌بریم (همان، ص ۲۰۴).

وجدان‌گرایی ریشه‌شناخت خوبی‌ها را وجدان معرفی می‌کند و عملی را خوب می‌پندارد که مطابقت کامل با وجدان داشته باشد. عموماً فلاسفه در باب وجدان به دو دسته تقسیم شده‌اند: عده‌ای وجدان اخلاقی را به یک

حس باطنی و درونی انسان نسبت داده‌اند؛ برای نمونه، هاجسون در این باره می‌نویسد: «پسند و ناپسند اخلاقی، به وسیله حس اخلاقی انسان که در طبیعت خاص خودش هست، شکل می‌گیرد» (هاچسون، ۱۷۲۸، ص ۴۱۲)؛ ولی عده‌ای دیگر وجدان اخلاقی را به عقل نسبت داده‌اند؛ برای نمونه، کانت در این باره می‌گوید: «وجدان همان عقل عملی است که تکلیف او را برای برائت یا محکومیت در هر موردی که تحت قانون قرار گرفته باشد، پیش روی او می‌نهد» (کانت، ۱۳۹۳، ص ۵۷).

اما روسو بر خلاف کانت، وجدان را به عقل نسبت نمی‌دهد؛ بلکه به عقیده او، در انسان‌ها دو گزینه وجود دارد: یکی گزینه حفظ نفس و دیگری گزینه نوع‌دوستی یا دیگرخواهی. این دو گزینه به صورت طبیعی در سرشت انسانی وجود دارند. انسان ذاتاً خوب است و وجدانی در خود دارد که درستی‌ها و نادرستی‌ها را به او نشان می‌دهد و او را به صیانت نفس و دیگر دوستی دعوت می‌کند. از نظر روسو، در شرایطی که غرایز درونی انسان او را به سمت کشمکش با انسان‌های دیگر سوق می‌دهد، عقل به کمک او می‌آید و این غرایز را محدود می‌کند؛ لذا وجدان و عقل در کنار یکدیگر می‌توانند تمایلات انسان را محدود سازند (والتر، ۱۹۷۳، ص ۱۶۵).

در باب توجیه گزاره‌های اخلاقی نیز همان‌گونه که مشخص است، روسو معتقد است: وجدان در کارکرد معرفتی خود خوبی و بدی را برای انسان آشکار می‌سازد و آدمی را به سوی خوبی دعوت و از بدی دور می‌کند. او در اثبات این وجدان اخلاقی می‌گوید: «مگر نمی‌بینید که عموم جهانیان که در هر موضوعی با هم اختلاف نظر دارند، فقط در باب وجدان کاملاً متفق‌الرأی می‌باشند؟ ... آیا در دنیا مملکتی یافت می‌شود که پایبند بودن به ایمان و عقیده، حفظ قول، ترحم، خیرخواهی و جوانمردی، جنایت باشد؟ آدم خوب منفور باشد؟ و آدم بد محترم؟» (روسو، ۱۳۶۰، ص ۲۰۶). فرد بعد از شناخت خوبی‌ها، آن عمل خوب را انجام می‌دهد و می‌تواند به راحتی آن را توجیه کند و از نظر او باور اخلاقی صادق موجه است؛ چراکه همه جهانیان در این امر با او یک صدایند که این امر خوبی است؛ و اگر کسی هم مخالفت کند، روسو خواهد گفت که او وجدان خود را از دست داده است.

روسو تأکید فراوانی بر برگشت به طبیعت دارد؛ اما برگشت به طبیعت در کلام روسو به معنای برگشت به خصلت‌های حیوانی انسان نیست؛ بلکه این برگشت به طبیعت، موقعیتی برای انسان جهت به کمال رساندن خود است. روسو معتقد است هر عملی که از سرشت و طبیعت انسان برآید، اخلاقی است و انسان باید کاری کند که با طبیعت سازگار است؛ حتی او آموزش برای کودکان را تقبیح می‌کرد و معتقد بود که کودکان باید خود بیاموزند، نه اینکه آموزش ببینند. او می‌گوید: «سعادت را فقط از طریق حفظ و نگهداری تمایلات در محدوده تعیین شده، به وسیله طبیعت می‌توان به دست آورد» (روسو، ۱۳۶۰، ص ۵۹). بنابراین، از نظر روسو، طبیعت بهترین راهنما برای انسان خواهد بود.

ژان ژاک روسو معتقد است: روسو سه اصل اساسی دارد که در تربیت مد نظر او تأثیرگذار است:

۱. طبیعت کاملاً خوب است؛ چون منشأ الهی دارد؛

۲. اجتماع بد است؛

۳. آزادی، تبعیت کامل از قانون مدینه ایدئال است (شاتو، ۱۳۷۷، ص ۱۷۷). روسو بر اساس این سه اصل معتقد است: سرشت طبیعی هر انسانی خوب است و جامعه شرور او را به زشتی‌ها می‌کشاند؛ از این‌رو، وی طبق همین اصول در زمینه تربیت کودکان پیشنهاد می‌دهد که آنان را از اجتماع دور کنند و بگذارند تا به صورت طبیعی تربیت شوند.

بنابراین، روسو چند ویژگی را برای وجدان اخلاقی نام می‌برد: نخست اینکه این وجدان امری طبیعی است و در همه افراد به طور یکسان قرار داده شده است. بالاترین توجیه در گزاره‌های اخلاقی این است که همه انسان‌ها به صورت مساوی وجدان اخلاقی دارند و هیچ‌یک بر دیگری در اندازه وجدان طبیعی خود، برتری ندارد؛ لذا همه انسان‌ها به یک شکل خوبی‌ها را می‌شناسند و در صورت عمل به بدی، وجدان اخلاقی آنها را ملامت می‌کند. دوم اینکه عوامل اجتماعی و خطاهای بیش از حد انسانی این وجدان را ضعیف می‌کند و در برخی از افراد، وجدان اخلاقی عمل نمی‌کند. سوم اینکه وجدان، امری خارج از عقل و حسی درونی در انسان است که با کمک عقل گرایز را محدود می‌سازد و کنترل می‌کند. نکته پایانی نیز - چنانکه قبلاً گفته شد - آن است که روسو معتقد است: طبیعت نقش محوری در توجیه گزاره‌های اخلاقی ایفا می‌کند؛ به این صورت که هر چه از طبیعت سرچشمه می‌گیرد، خوب است؛ و به همین علت که وجدان از طبیعت سرچشمه گرفته است، هر چیزی هم که از وجدان برخیزد، خوب خواهد بود.

توجیه در شهودگرایی مور

«شهودگرایان معتقدند که مبادی احکام اخلاقی و ارزشی، شهودی‌اند و نیازی به هیچ نوع استدلال، اعم از استدلال منطقی یا روان‌شناختی، ندارند؛ زیرا آنها خود توجیه هستند» (فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۲۱۵). مور در نظریات خود، شهود را به دو معنا گرفته است: اول، «ادراک مستقیم و بی‌واسطه خوبی» (عبدل‌آبادی، ۱۳۸۷، ص ۳۲-۳۴). بر اساس این معنا، معلوم بدون هیچ واسطه‌ای و به‌طور مستقیم نزد عالم حاضر است و فرد عالم از هرگونه واسطه برای درک معلوم، از جمله استفاده از مفاهیم، تصورات ذهنی یا عضوی از اعضای حسی خود، استفاده نکرده است. به عبارت دیگر، خوبی نزد فرد حاضر است و فرد برای درک آن، حتی به تفکر (به‌معنای استدلال، و صغری و کبری چیدن برای اثبات یک مسئله) هم نیاز ندارد.

به نظر مور، یکی از چیزهایی که انسان بدون واسطه درک می‌کند، «خوبی» است. این خوبی «به صورت مستقل، بدون واسطه و فی‌نفسه، در ذات یا ماهیت پاره‌ای از چیزها و رویدادها وجود دارد» (سیلوستر، ۱۹۹۰، ص ۶-۷). مور معتقد است که همین اعتقاد به وجود خوبی در ذات بسیاری از چیزها، باعث معرفت اخلاقی می‌شود. از

طرفی، چون درک خوبی در ذات اشیا از طریق شهود، «نوعی مواجهه مستقیم و بی‌واسطه با خوبی ذاتی است که در آن اشیا وجود دارد، لذا جای هرگونه شک و تردید را در خوبی ذاتی می‌بندد» (همان، ص ۳۷). بنابراین، علاوه بر معرفت اخلاقی، اعتقادی واقعی و جازم نسبت به آن به دست می‌آید.

حال این پرسش پیش می‌آید که با اعتقاد داشتن به خوبی برخی از چیزها، آیا می‌توانیم برای انجام آن نیز دلیل بیاوریم؟ مور معتقد است: انسان با شهود کیفیت خاصه، به دو قضیه اخلاقی دست می‌یابد: اول آنکه کیفیت خاصه‌ای به نام خوبی وجود دارد (همان، ص ۶)؛ دوم آنکه آن کیفیت «خوبی»، امری بسیط و بدون تعریف است (مور، ۱۹۹۳، ص ۶۲). قضیه دوم این اعتقاد را به وجود می‌آورد که خوبی امری ذاتی است و به دلیل و توجیه نیاز ندارد. بنابراین، اگر از مور پرسیده شود که چرا یک کار خوب انجام می‌دهی، خواهد گفت:

۱. چون من به وسیله شهود درک کرده‌ام که خوبی وجود دارد؛

۲. می‌دانم که خوبی امری بسیط و تعریف‌ناپذیر است؛

۳. همچنین با شهود درک کرده‌ام که خوبی، ذاتی برخی چیزهاست؛

۴. پس پاره‌ای از چیزها به نحو شهودی خوب است و نیاز به دلیل ندارد.

بر اساس معنای اولی که مور اراده کرده است، شهود، معرفت اخلاقی ایجاد می‌کند و می‌تواند باور صادق موجه به وجود آورد. البته مور هیچ دلیل خاصی برای توجیه گزاره اخلاقی نمی‌آورد؛ بلکه اثبات می‌کند که خوبی ذاتی برخی چیزهاست و این ذاتی بودن، خودش توجیه یک گزاره اخلاقی است. همچنین مور تفاوتی میان یک شهود واقعی یا وهمی قائل نشده است و شهود امر عاطفی را نیز دخیل در این نوع شهود خواهد دانست.

دومین معنایی که مور از شهود اراده کرده، «ادراک مستقیم و بی‌واسطه قضایای اخلاقی حاوی محمول خوب» است. به نظر مور، این نوع قضایا از هیچ قضیه دیگر استنتاج نشده‌اند و دلیل صدقشان در خودشان است. او معتقد است: قضایای اخلاقی دارای محمول «خوبی»، دارای دو صفت «بدهت» و «ضروری» اند و دلیل صدقشان در خودشان است (همان، ص ۱۹۳). با این توضیح معلوم می‌شود که بدیهی بودن و صدق ضروری قضایای اخلاقی دارای محمول خوب نیز قائم به مفاهیم و معرفت ذهنی (استدلال‌های عقلانی) افراد نیست.

مور معتقد است که شهود به این معنا همانند شهود به معنای اول، بار معرفتی دارد؛ بدین معنا که قضایای اخلاقی مشتمل بر محمول «خوب»، هم برای فرد معرفت اخلاقی ایجاد می‌نماید و هم به دلیل بدهت و ضروری بودن آن، اعتقاد جازم برای فرد ایجاد می‌کند. همچنین به علت ذاتی بودن این قضایای اخلاقی، فرد می‌تواند آن را توجیه کند و به صورت باورهای اخلاقی صادق موجه برای خود ایجاد نماید. لذا این معنا نیز از شهود، قابل توجیه است.

بنابراین، مور در هر دو معنایی که از شهود ارائه کرده است، گزاره‌های اخلاقی را به‌عنوان باورهای صادق موجه می‌داند و راه توجیه آن را از طریق شهود درونی عقلانی معرفی می‌کند. می‌توان استدلال کرد که مور

توجیه در نگاه نخستین را ارائه می‌کند و برای اینکه باورهای اخلاقی خود را موجه سازد و از نسبیّت نیز مصون باشد، به شهود روی آورده است. مور به نوعی معتقد است: انسان به گونه‌ای آفریده شده است که به محض مشاهده عقلی گزاره‌های اخلاقی، حمل خوبی بر آن را تصدیق می‌کند و آن تصدیق نیز نزد وی حاضر است (محمدی‌منفرد، ۱۳۹۲، ص ۱۳۰).

اگرچه نظریه مور و روسو در اینکه همه انسان‌ها در بدو تولد از شهود و وجدان بهره‌مندند، به یکدیگر شباهت دارند، اما یکی از تفاوت‌های مهمی که این دو نظریه با یکدیگر دارند، در دائمی بودن شهود و وجدان است. برخلاف روسو که وجدان را دائمی نمی‌داند و معتقد بود که به مرور زمان و با ارتباطات اجتماعی و انجام پی‌درپی کار اشتباه از بین می‌رود، مور طبق معنایی که از شهود اراده کرده، آن را امری همیشگی و دائمی می‌داند که به مرور زمان از بین نمی‌رود و میان افراد از لحاظ درک خوبی هیچ تفاوتی نیست؛ بلکه انسان‌هایی هم که کار بد را انجام می‌دهند، با شهود آن فعل را تقبیح می‌کنند، ولی باز انجام می‌دهند؛ اما می‌توان در نظریه روسو به این نکته توجه کرد: فردی که عمل زشتی انجام می‌دهد، وجدان خود را کور می‌کند و حتی دیگر بدی آن عمل را درک نمی‌کند.

از مواردی که روسو بر آن تأکید کرده، این است که وجدان اخلاقی امری طبیعی است و طبیعت آن را در سرشت بشر قرار داده است. به نظر روسو، هر چیزی که از طبیعت سرچشمه می‌گیرد، خوب و هرچه طبیعی نیست، بد است. همچنین او محیط طبیعی را برای شناخت خوبی و بدی کافی می‌داند. مور به این نظریه و به‌ویژه به عبارت «زندگی بر طبق طبیعت»، انتقاد می‌کند و آن را مغالطه طبیعت‌گرایانه معرفی می‌نماید و تأکید دارد که هر امر طبیعی نمی‌تواند خوب باشد؛ برای مثال، اگر تندرستی را چون امری طبیعی است خوب بدانیم، بیماری را نیز به همان علت باید خوب عنوان کنیم (مور، ۱۹۹۳، ص ۹۴-۹۵).

شباهت‌ها، تفاوت‌ها و نقصان‌ها

وجدان‌گرایان و شهودگرایان از حیث هستی‌شناختی، ذیل واقع‌گرایان اخلاقی قرار گرفته‌اند؛ به این معنا که در حوزه هستی‌شناختی، واقعیت‌های مستقل از انسان‌ها وجود دارند که توانایی افراد در شناخت و کشف آنها تأثیری در وجود آنها ندارد. واقع‌گرایان اخلاقی، برخلاف غیرواقع‌گرایان، قائل‌اند: اولاً حقایق اخلاقی وجود دارند؛ ثانیاً این حقایق از احساسات و عواطف انسانی سرچشمه نگرفته‌اند؛ بلکه اگر فرض شود انسان‌ها نیز وجود نداشتند، این حقایق همیشه می‌بودند.

از طرفی، این دو نظریه در حیثیت شناخت‌گرایی نیز مشترک‌اند؛ به این معنا که گزاره‌های اخلاقی را دارای معنا می‌دانند و قائل‌اند که قابلیت صدق و کذب‌پذیری نیز دارند. شناخت‌گرایان معتقدند: باورها و گزاره‌های اخلاقی بیانگر معرفت‌اند یا دست کم می‌توانند معرفت‌بخش باشند (ویلیامز، ۱۳۸۳، ص ۶۶). معیار

صدق و کذب در این دو نظریه، متفاوت است. روسو معیار صدق و کذب باورها و گزاره‌ها را وجدان می‌داند؛ برخلاف مور که معیار را شهود معرفی می‌کند.

در باب شناخت‌گرایی، این دو نظریه تفاوت دیگری نیز با یکدیگر دارند: مور برخلاف روسو - که علاوه بر معناداری باورها و گزاره‌های اخلاقی، قائل به تعریف‌پذیری این گزاره‌ها نیز هست - مدعی است که گزاره‌های اخلاقی، تعریف‌ناپذیر و امری بدیهی‌اند. در نظریه روسو، خوب آن چیزی است که بیشترین سازگاری را با وجدان انسان داشته باشد؛ اما مور قائل است که خوبی امری بدیهی و تعریف‌ناپذیر است. او مدعی است خوبی را به هر چیزی تعریف کنیم و آن چیز را محمول قضیه دیگری قرار دهیم، امری بی‌معنا و بی‌اثر خواهد بود (وارنوک، ۱۳۸۰، ص ۱۱). برای مثال، از نظر مور، اگر خوبی را به بیشترین سود برای بیشترین افراد تعریف کنیم، این پرسش که «آیا بیشترین سود خوب است»، در واقع به این معناست که «آیا بیشترین سود، بیشترین سود است؟» و این پرسش بی‌معنایی است. همچنین اگر نظریه وجدان را مورد سؤال قرار دهیم، همین نتیجه به دست می‌آید؛ مثلاً اگر بپرسیم: «آیا سازگاری با وجدان خوب است»، در اصل پرسیده‌ایم: «آیا سازگاری با وجدان، سازگاری با وجدان است». این از دلایلی است که مور را بر آن داشته تا خوبی را تعریف‌ناپذیر با هر چیزی لحاظ کند و آن را امری بدیهی بداند.

در مسئله توجیه گزاره‌های اخلاقی، هر دو فیلسوف جزء درون‌گرایان اخلاقی شمرده می‌شوند؛ به این معنا که برای توجیه باورهای اخلاقی، به هیچ چیز خارج از انسان توجه ندارند. درون‌گرایان تمام عوامل مورد نیاز برای توجیه گزاره‌های اخلاقی را در درون انسان و جزء بینش معرفتی آنان می‌دانند. روسو معتقد است که وجدان به عنوان یک حس درونی انسان، عامل شناخت و توجیه گزاره‌های اخلاقی است؛ اما مور شهود را امری عقلانی می‌داند که از ادراکات حسی انسان‌ها جداست (کراینگ، ۱۹۹۸، ص ۸۵۳). بنابراین، روسو توجیه را متوقف بر حس درونی انسان می‌کند و نام آن را وجدان می‌گذارد؛ ولی مور توجیه را بر مشاهده عقلانی متوقف می‌کند و آن را شهود می‌نامد.

افزون‌براین، اختلافی که این دو نظریه در توجیه گزاره‌های اخلاقی با یکدیگر دارند، اختلافاتی نیز در اصل شهود و وجدان مورد نظر این دو فیلسوف مشخص می‌شود:

۱. دائمی بودن یا نبودن: همان‌طور که قبلاً گفته شد، روسو معتقد است که وجدان امری دائمی و همیشگی نیست؛ روسو، اگرچه توزیع وجدان را برای همه افراد یکسان می‌داند، در دائمی بودن و قوت و ضعف آن نظر دیگری دارد. وی مدعی است که انسان‌ها با روی آوردن به رفتارهای زشت یا بر اثر ارتباطات اجتماعی و تحت تأثیرات اجتماع بر فرد، به مرور وجدان خود را ضعیف می‌کند تا جایی که این وجدان کاملاً کور و نابینا می‌شود و رفتار خوب و بد را از یکدیگر تشخیص نمی‌دهد؛ اما اگر برخلاف آن، انسان به ندای درونی خود گوش دهد، این وجدان قوی‌تر می‌شود. بر اساس این نظریه، می‌توان چنین استدلال کرد که انسان‌های شرور دیگر خوبی افعال را

نمی‌بینند و وجدان آنها چنین درکی را از دست داده است؛ اما مور معتقد است که هم اصل توزیع شهود برای افراد یکسان است و هم امر همیشگی بودن آن؛ یعنی انسان‌ها با رفتارهای زشت نمی‌توانند شهود را از بین ببرند و انسان‌های شرور نیز قدرت تشخیص خوبی را دارند، اما به حرف این شهود عقلانی خود توجه نمی‌کنند.

۲. دومین اختلاف در اصل وجدان و شهود این است که روسو وجدان را برگرفته از طبیعت می‌داند و قائل است که هر عملی مطابق با طبیعت و سرشت انسانی خوب، و هر عملی خارج از طبیعت انسانی بد است؛ اما مور به این نظریه روسو با عنوان «مغالطه طبیعت‌نگارانه» حمله می‌کند و همخوانی صرف با طبیعت را خوبی نمی‌داند. بر اساس نظریه مور، شهود است که خوبی و بدی را درک می‌کند و از احساس انسان نیز جداست؛ بلکه همان توجه ابتدایی عقلانی به خوبی، خودش را نشان می‌دهد.

به نظر می‌رسد هر دو نظریه در باب توجیه گزاره‌های اخلاقی، به اندازه‌ای ناتوان‌اند و ادعاهای خود را بر یک مبنای بی‌اساس قرار داده‌اند: از سویی روسو وجدان را امری حسی دانسته و علاوه بر شناخت، حکم داوری را نیز به آن تقدیم کرده است؛ در صورتی که هیچ مبنای فلسفی و عقلانی بر آن اقامه نمی‌کند. همه انسان‌ها به صورت ارتکازی درک می‌کنند که این نوع شناخت کار عقل است، نه حس. عقل است که وظیفه شناخت را بر عهده دارد و چه دلیلی بر رد عقل می‌توان اقامه کرد؟ همچنین قضاوتی که روسو به وجدان نسبت می‌دهد نیز قابل مناقشه است؛ چون آن چیزی که به وسیله عملی غیراخلاقی به انسان‌ها نهیب می‌زند نیز وجدان نیست؛ بلکه از بین رفتن ملکات است که انسان را ناراحت می‌کند؛ مانند فردی که مالی را در اختیار دارد و بعد از اینکه آن را از دست داد، ناراحت می‌شود. در اسلام نیز این بخش را به نفس لوامه نسبت می‌دهند که کارش توبیخ و سرزنش انسان‌هاست. از سویی، روسو در معرفت‌شناسی گزاره اخلاقی دقیقاً عنوان نکرده است که چگونه وجدان توجیه می‌کند. او فقط ادعایی را عنوان می‌کند که اگر بتوان یک دلیل نقض بر آن پیدا کرد، کل استدلال زیر سؤال می‌رود.

از سوی دیگر، مور نیز مبنای نظریه خود را شهود عقلانی گذاشته است. این نظریه البته روشن‌تر و معقول‌تر از نظریه روسو است؛ اما باین‌حال، شهود به تنهایی برای توجیه گزاره‌های اخلاقی درست عمل نمی‌کند؛ مثلاً وقتی مور می‌گوید «صداقت خوب است» و از او پرسیده که خوبی صداقت از چیست، می‌گوید: «چون شهودی است». این جمله توجیه دقیق یک گزاره نیست. باید در توجیه گزاره‌ها روشن و بدون ابهام و قابل دفاع در برابر شنوندگان سخن گفت. مثلاً یک سودگرا به صورت دقیق می‌گوید: «خوبی آن است که سود به دنبال دارد»؛ اما مور دقیقاً مشخص نمی‌کند چه چیزی خوب است. حال پرسش اینجاست: آیا امکان وجود دو شهود در یک امر واحد هست؟ اگر دو شهود در یک مسئله واحد وجود داشت، چه اتفاقی می‌افتد؟ به عبارت دیگر، در تراحمات میان دو شهود، کدام یک ارجح است؟

نتیجه‌گیری

بحث توجیه گزاره‌های اخلاقی، یکی از مهم‌ترین مباحث معرفت‌شناسی حوزه فلسفه اخلاق است. در باب توجیه گزاره‌های اخلاقی، نظریات متفاوتی ارائه شده است، که در یک نوع دسته‌بندی، به درون‌گرایی و برون‌گرایی تقسیم می‌شوند. نظریه وجدان‌گرایی روسو و نظریه شهودگرایی مور، از نوع درون‌گرایانه توجیه گزاره‌های اخلاقی‌اند. این دو نظریه، از منظر معناشناسی با هم شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند. روسو و مور هر دو معتقدند که خوب دارای معناست و هر دوی آنان جزء شناخت‌گرایان شمرده می‌شوند؛ اما روسو مفاهیم اخلاقی را تعریف‌پذیر می‌داند و قائل است که خوبی عملی است که مطابقت بیشتری با وجدان انسان داشته باشد و بدی چیزی است که مطابقتی با وجدان نداشته باشد؛ اما در برابر آن، جی‌ای مور معتقد است که خوبی امری بدیهی و تعریف‌ناپذیر است؛ چراکه هر تعریفی که از خوبی ارائه بدهیم، بی‌معناست.

این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش بود که آیا این اختلاف در تعریف‌پذیر بودن مفاهیم اخلاقی یا شهودی بودن آنها، موجب اختلاف در معرفت‌شناسی و توجیه گزاره‌های اخلاقی نیز می‌شود یا خیر؟ نخستین اختلافی که در توجیه گزاره‌های اخلاقی میان روسو و مور مشخص شد، این است که اگرچه این دو نظریه جزء درون‌گرایان هستند، اما روسو به یک حس درونی انسان توسل کرده است، برخلاف مور که به شهود عقلانی اشاره می‌کند. روسو معتقد است که وجدان به‌عنوان یک حس درونی انسان، عامل شناخت و توجیه گزاره‌های اخلاقی است؛ اما مور شهود را امری عقلانی می‌داند که از ادراکات حسی انسان‌ها جداست.

افزون‌براین اختلاف، این دو نظریه در دائمی بودن وجدان و شهود نیز با یکدیگر اختلاف دارند؛ از سویی روسو قائل است که وجدان امری دائمی و همیشگی نیست؛ بلکه به مرور زمان به علت تأثیر عوامل اجتماعی و تکرار اعمال ناپسند، ضعیف می‌شود و از تأثیرگذاری بازمی‌ماند؛ ولی مور معتقد است که شهود امری همیشگی است که هیچ‌چیز نمی‌تواند آن را از بین ببرد. نتیجه این اختلاف آن است که روسو درباره انسان‌های شرور قائل است که وجدان اخلاقی آنان کاملاً از بین می‌رود و آنان خوبی را درک نمی‌کنند؛ ولی مور می‌گوید: آنها خوبی را شهود می‌کنند، اما انتخاب نمی‌کنند و شهود، نه ضعیف می‌شود و نه قوی.

اختلاف دیگر این دو نظریه، در تأکید روسو بر طبیعت‌گرایی خود است. روسو معتقد است: وجدان امری است که از طبیعت در سرشت انسان قرار گرفته است و هر کاری که برخاسته از طبیعت انسانی باشد، خوب و هر کاری که بر ضد طبیعت انسانی باشد، بد است؛ اما مور به‌طور واضح با چنین نظریه‌ای مخالفت می‌ورزد و آن را مغالطه طبیعت‌انگارانه می‌نامد. از این رو، می‌توان گفت که این دو نظریه در بسیاری از موارد، برای توجیه گزاره‌های اخلاقی نتایج یکسانی ندارند.

منابع

- حسین زاده، محمد، ۱۳۸۲، *پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام دهخدا، علی اکبر، ۱۳۳۸، *فرهنگ لغت*، تهران، سیروس.
- روسو، ژان ژاک، ۱۳۶۰، *امیل یا آموزش و پرورش*، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، تهران، چهر.
- شاتو، ژان، ۱۳۷۷، *مربیان بزرگ*، ترجمه غلامحسین شکوهی، تهران، دانشگاه تهران.
- عبدل‌آبادی، علی اکبر، ۱۳۸۷، «معنا و متعلق شهود در نظریه اخلاقی جی. ئی مور»، *فلسفه*، ش ۲، ص ۳۱-۴۴.
- فرانکنا، ویلیام کی، ۱۳۷۶، *فلسفه اخلاق*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، حکمت.
- کاپلستون، فردریک، ۱۳۸۰، *تاریخ فلسفه*، ترجمه غلامرضا اعوانی، تهران، سروش.
- کانت، ایمانوئل، ۱۳۹۳، *فلسفه فضیلت*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، فلسفه.
- محمدی‌منفرد، بهروز، ۱۳۹۲، «شهود اخلاقی؛ معنا و توجیه»، *جاودان خرد*، ش ۲۳، ص ۱۲۳-۱۴۸.
- مصباح‌یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۱، *فلسفه اخلاق*، چ سوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- معین، محمد، ۱۳۶۴، *فرهنگ فارسی*، چ هفتم، تهران، امیرکبیر.
- وارنونک، مری، ۱۳۸۰، *فلسفه اخلاق در قرن بیستم*، ترجمه ابوالقاسم فنایی، قم، بوستان کتاب.
- ویلیامز، برنارد، ۱۳۸۳، *فلسفه اخلاق*، ترجمه زهرا جلالی، قم، نشر معارف.

- Armstrong, Walter. Sinnott, 2006, "*Moral Skepticism*", Oxford University.
- Booth K, Dunne, 2001, *How Might We Live? Global Ethics in the New Century*, Cambridge University Press.
- Boujour, Laurence, 1985, "*The Structure of Empirical Knowledge*", Cambridge, Harvard University.
- Craing, Edward, 1998, *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, London, Routledge.
- Hutcheson, Francis, 1728, "*Illustrations upon the moral sense*" Selections Reprinted in *British Moralists*, ed. L. A. Selby-Bigge, 1964, 403-418. Indianapolis: Bobs-Merrill.
- Kornblith, Hilary, 1983, "*Justified Belief and Epistemically Responsible Action*", in *Philosophical Review*, January.
- Lock, J, 1959, "*An Essay Concerning Human Understanding*", (ed.) A.C. Fraser, New York.
- MacNaughton, David, 1991, *Moral Vision*, U.S.A: Blackwell.
- Moore, George Edward, 1993, *Principia Ethical, edited by Thomas Baldwin*, Cambridge: Cambridge University Press; Second edition impression.
- Sylvester, Robert Peter, 1990, *The Moral Philosophy of G.E. Moor*, Philadelphia: Temple University Press; 1th impression.
- Walter, Schlangen, 1973, *Demokratie und bürgerliche Gesellschaft*, W.Kohlhammer GmbH Verlag, Stuttgart.